

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیستم، زمستان ۱۳۹۸، شماره ۴۳
صفحات ۲۱۷ الی ۲۴۴

بررسی سیره دادرسی قاضیان در قرن هفتم (با تکیه بر بوستان و گلستان سعدی و مثنوی مولوی)*

عباس ایزدی سعدی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

دکتر شهرزاد نیازی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

دکتر عظامحمد رادمثنی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

چکیده:

قضاوت و دادرسی همواره از مسأله‌های مهم جوامع بشری به شمار آمده و باتوجه به نقش پررنگ قاضیان در جامعه، این موضوع در ادبیات فارسی بازتاب گسترده‌ای داشته است. در حالی که آداب قضاوت قاضیان و دادگران در متون تاریخ گم‌شده است، شاعران و ادیبان بتصریح یا با کنایه، به افشاگری دست زده و این، اهمیت آثار آنان را دوچندان می‌کند. هدف مقاله حاضر بررسی ادب داوری در حکایت‌های دوتن از ادیبان برجسته ادب فارسی در قرن هفتم است تا از یک سو، طرز تلقی و نوع واکنش شاعران و ادیبان آن دوره در برابر نابسامانی دستگاه قضا روشن گردد و از سوی دیگر، خصیصه‌های اخلاقی دادگر عادل با توجه به آن دوران بررسی شود.

این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام شده است و ماحصل، آن‌که از ابتدا و بخصوص، از تاریخ فاجعه‌بار حمله مغول به ایران، انحطاطی در دستگاه قضا ایجاد گردید که شاعران و ادیبان عدالت‌خواه را وادار کرد تا با سلاح کلام، جهاد کنند و به نقد برخی قاضیان بپردازند. همچنین، نتایج نشان داد که ادب داوری از دیدگاه سعدی و مولوی شامل صفات والای اخلاقی و فنی همچون عدل و انصاف، علم و دانش، زهد و تقوی، فراست و تیزهوشی، رعایت شرع و قانون‌مداری است؛ با این تفاوت که سعدی بیشتر، به وضع موجود و واقعیت وضعیت قضاوت و احکام صادره پرداخته و در مقابل، مولوی بیشتر، به اخلاق آرمانی و فردی توجه کرده است.

کلید واژه‌ها: سیره قاضیان، اخلاق، حکایت، سعدی، مولوی.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۲/۲

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۳/۱۸

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: shahrzadniazi81@gmail.com

۱- مقدمه

قضاوت در لغت به معنی قضا (دهخدا، ۱۳۶۵: ذیل قضاوت) و قضا به فتح قاف به معنی فرمان دادن، حکم کردن، فتوا دادن، رأی دادن، به حاجت کسی رسیدن و روا کردن، آگاهانیدن و پند دادن (همان، ذیل قضا) و قاضی به معنی حکم کننده (همان، ذیل قاضی) است.

از قدیم‌ترین ایام تاکنون، قضاوت و دادرسی همواره از مسائل مهم جوامع مختلف بشری به شمار می‌آمده است. در روایت‌ها مشاهده می‌شود که با توجه به اهمیت منصب قضاوت، بجز انبیا و اوصیای آنها، کسی مجاز به تصدی امر قضا نیست.

در سوره شریفه ص (۳۸) آیه ۲۶ آمده است که: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ؛ ای داوود، ما تو را در زمین، خلیفه [و جانشین] گردانیدیم. پس، میان مردم به حق، داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن».

اسلام بارزترین ارزش و اهمیت را در جهت تأمین حقوق مردم و استقرار عدالت اجتماعی برای موضوع قضاوت قائل شده و آن را امانت بزرگی تلقی کرده است؛ چنان که در آیه مبارکه ۵۸ سوره نساء (۴) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛ خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

شرایط قضاوت در جامعه اسلامی، به گونه‌ای وضع شده است که جان، مال و ناموس مردم به دست افراد ناشایست نیفتد و حقوق فرد و جامعه فدای غرض‌ورزی‌ها و خواسته‌های شخصی یا گروه‌های سودجو و منحرف نشود. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که: در روز قیامت، قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کاش هرگز حتی درباره یک دانه خرما میان دو نفر داوری نکرده بود. (متقی، ۱۴۰۱: ق/ ۶/ ۹۳).

مجدد خوافی در قالب حکایتی چنین می‌گوید: «دیوانه‌ای بود در ری او را شمعون می‌گفتند. روزی قاضی از وی پرسید که: چرا سر برهنه می‌روی؟ گفت: فردا تا دستار تو ببینم، من راه صراط رفته باشم. قاضی بگریست و عمامه کوتاه کرد.

«مگر عاقل نداند این حکایت که دیوانه به از او در دو عالم
نه در دنیای غم فرزند و بانو نه در عقبی حساب سیم و درهم»
(خوافی، ۱۳۴۵: ۲۴۷)

بر همین اساس، غزالی مقام قضا را برابر با مقام نبوت می‌داند و می‌گوید: هر سلطان که ریاست و عمل و شجاعتی به کسی ناشایسته دهد، در آن، چندان خطر نباشد که ولایت قضا به ناشایسته دهد؛ چه ریاست و عمل، آن دنیا است، اگر به اهل دنیا دهند لایق باشد؛ اما چهار بالش قضا مقام نبوت است و منصب مصطفی -صلی الله علیه و سلم (غزالی، ۱۳۳۳: ۲۸).

بنابر تأثیر بسزای منصب داوران در ادوار مختلف و با توجه به اهمیت والای این جایگاه در دین مبین اسلام و به موازات آن، تأثیر بسیار زیاد آداب و اخلاق و رفتار قاضیان در جامعه، این مهم در ادبیات فارسی تجلی آشکاری داشته است. در آثار مهم ادب فارسی، نکته‌های حقوقی و قضایی بسیاری در قالب‌های مختلف بیان شده است. گاهی نیز شاعران و نویسندگان کوشیده‌اند تا در قالب حکایت، به ارشاد و وعظ حاکمان و قاضیان در امر قضاوت بپردازند و یا زشتی‌های موجود و یا تهدیدکننده این جایگاه را در قالب حکایت متذکر شد.

حکایت‌های متعددی در خصوص قضاوت حاکمان، قاضیان و گاه اشخاص عادی نقل شده و تاکنون در این مورد، پژوهشی مستقل صورت پذیرفته است. پژوهش حاضر به تحلیل آداب مثبت و منفی قاضیان در حکایت‌های ادب فارسی قرن هفتم با تکیه بر بوستان و گلستان سعدی و مثنوی مولوی و نقش پر اهمیت قضاوت در جامعه می‌پردازد.

متون ادبی‌ای که در این پژوهش از آنها استفاده شده؛ عبارت‌اند از: بوستان سعدی، گلستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی. از میان ادوار مختلف ادبیات فارسی و انبوه شاعران و نویسندگان منتقد قرن هفتم و سه اثر بوستان، گلستان و مثنوی مولوی را به این دلیل برگزیده‌ایم که سعدی و مولوی ماهرانه، به داستان‌سرایی و حکایت پرداخته و همچنین صریح‌تر و با تنوع بیشتر به آداب قضاوت در این دوره پرداخته‌اند.

اگرچه پژوهشگران از دیدگاه‌های مختلف و جداگانه به این موضوع توجهی نشان داده‌اند، اما سعدی و مولوی آن‌قدر عمیق می‌اندیشیده‌اند که هنوز جای بررسی آثار آنها از چشم‌اندازهای مختلف وجود دارد. گوشزد کردن و بیان پاره‌ای از آداب داوری و ضعف و قوت‌های قضات، مانند ظاهرنگری و اسیر بند شهوت شدن و یا اهمیت به جایگاه اجتماعی طرفین دعوی و مال‌دوستی، در این آثار بسامد بیشتری در سنجش با دیگر مسائل اخلاقی دارد.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ پژوهشی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در موضوع حکایت‌های قضاوت و قاضیان در ادبیات فارسی انجام نشده است. در این پژوهش، علاوه بر برشمردن تعدادی از این حکایت‌ها در ادبیات فارسی قرن هفتم، آداب و جنبه‌های ارشادی و تعلیمی آن حکایات نیز تحلیل و نقد شود.

اما در مورد ارتباط ادبیات و حقوق و قضاوت پژوهش‌هایی به شکل کتاب و مقاله منتشر شده که در زیر، به آن اشاره می‌شود:

اسماعیل صادقی و ابراهیم ظاهری عبدوند در مقاله «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی» (۱۳۹۵) به بررسی سیمای اخلاقی قاضیان در ادبیات سنتی (کلاسیک) فارسی بر اساس تکبیت‌ها و نه حکایت‌ها پرداخته‌اند. در این مقاله، دین‌داری، عالم بودن، عدالت‌ورزی، دوری از ستم، صبوری و اهل مشورت بودن از مهم‌ترین ویژگی‌های مثبت اخلاقی قاضیان و همچنین رشوه‌گیری، ضایع

کردن مال یتیمان، غرور و دروغ‌گویی از مهم‌ترین ویژگی‌های منفی اخلاقی آن‌ها شمرده شده است.

رحمت الله فرّخی و فهیمه حسین زاده در مقاله «نگاهی اجمالی به رابطه حقوق و ادبیات» (۱۳۹۴) به اختصار رابطه حقوق و ادبیات و ترکیب این دو در آثار ادبی برخی نویسندگان و همچنین فواید این ترکیب را مورد بررسی قرار داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که هرچه تعلیمات ادبی در افکار یک حقوقدان یا دانشجوی حقوق بیشتر رسوخ کند، احتمال این‌که نظام حقوقی یک جامعه توجه بیشتری به ارزش‌ها و عواطف انسانی نماید، بالاتر می‌رود.

مریم محمودی در کتاب «نگاهی دیگر؛ بازبینی متون مشهور ادب فارسی از منظر حقوق کیفری» (۱۳۹۳) معنای جرم و مفهوم و مصادیقش را در متون مشهور ادبی ارائه کرده است. در این کتاب همچنین، به انواع مجازات، آیین دادرسی کیفری و معرفی مقام‌های قضایی در این متون پرداخته شده است. این کتاب بدون آن‌که به بیان ویژگی‌های تعلیمی و اخلاقی قاضیان پردازد، ارتباط بین حقوق کیفری و متون مشهور ادبیات فارسی را بررسی کرده است.

یوسف علی یوسف نژاد در مقاله «تأثیر متقابل حقوق و ادبیات» (۱۳۸۹) به پیوند بین ادبیات و مفاهیم حقوقی و اصطلاحات حقوقی و قوانین و مقررات جزائی و کیفری در ادبیات فارسی پرداخته است. لازم به ذکر است که در مقاله مذکور، به صفات اخلاقی قاضیان پرداخته نشده و تنها فرایند تأثیر حقوق و ادبیات بر یکدیگر بررسی شده است.

محمدحسن حجاریان کتابی با عنوان «تجلی مفاهیم و نظام حقوقی در شعر فارسی» (۱۳۸۷) تألیف کرده است. این کتاب به نوعی دائرةالمعارف اصطلاحات حقوقی از زبان شاعران فارسی و شامل پنج فصل است که در فصل اول، به مسائل حقوق جزای عمومی از جمله تعریف جرم به معنی مطلق کلمه، عوامل رافع مسئولیت کیفری و عوامل موجهه جرم و مانند آن اختصاص دارد. در فصل دوم، به جرائم علیه

اشخاص چون قتل نفس، توهین، افترا، هجو و جرائم مربوط به این موضوع اشاره شده است؛ فصل سوم به جرائم علیه اموال مانند سرقت و راهزنی و خیانت در اموال و فصل چهارم به جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی اختصاص یافته است. در فصل پنجم نیز آیین دادرسی کیفری گنجانده شده است.

بنابراین، پژوهش پیش رو کاملاً بدیع و متفاوت با دیگر پژوهش‌های بیان شده است. در هیچ‌یک از آنها جلوه‌های تعلیمی و اخلاقی قاضیان بر اساس حکایت‌های موجود در متون ادبی بیان نشده است و تنها مقاله «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی» تا حدودی به این پژوهش نزدیک است که آن نیز از نظر محور بررسی و نتایج به دست آمده تفاوت عمده‌ای با پژوهش حاضر دارد.

۳- قواعد مرسوم داوری در حکایت‌های ادبی

ادبیات، جهان کوچکی است که طنین واقعیت‌های جهان را در خود گنجانده و با نقد منصفانه خود، زشتی و زیبایی‌های جامعه را نمایان کرده است. بزرگان عرصه ادب فارسی، همچون سعدی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که از آثار آن‌ها در این مقاله استفاده شده است، بیشتر و صریح‌تر از هم‌عصران خود به انعکاس مسائل اجتماعی و بخصوص، مسأله قضاوت و داوری در آثار خود و در قالب حکایت پرداخته‌اند.

این دو شخصیت دردها در دل و بارها برجان داشتند و این دردها را از طریق نصیحت و پند و اندرز و گاه با هجو و هزل و طنز به متغلبان و زورمندان بیان می‌کردند و آنان را به سمت خدمت به خلق از راه آموختن راه و روش صحیح قضاوت و دست برداشتن از ایذاء و آزار مردم هدایت می‌کردند. آنان نگاهی ژرف و تیزبینانه به قضاوت و مسائل مرتبط بدان داشته‌اند و عنوان‌ها و مضامین ادبی بسیاری را از این رهگذر، خلق کرده‌اند.

با استخراج حکایت‌های مربوط به قاضیان و امر قضاوت از خلال متون مورد بررسی موارد زیر تحلیل و تبیین می‌گردد:

۳-۱- رشوه‌ستانی و فساد مالی

رشوه در لغت به معنی «پاره» و «آنچه که به کسی دهند برای کار ناروا و غیرمشروع» آمده است (دهخدا، ۱۳۶۵: ذیل رشوه) و در اصطلاح به معنای چیزی و مالی است که برای کار نامشروع و به طمع منصبی از مناصب به کسی داده می‌شود و در اصطلاح فقه، به مالی اطلاق می‌شود که قاضی از یکی از اصحاب دعوا برای صدور حکم یا کمک فکری می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۲۱).

فساد مالی و رشوه‌خواری پدیده‌های ناهنجار و آسبیدی جدی در جامعه انسانی است که باعث اختلاط و آمیختگی حق و باطل و حلال و حرام می‌شود و به انحطاط جامعه بشری، سرعت می‌بخشد. رشوه بزرگ‌ترین آفت دستگاه قضایی است و چنانچه قاضی به رشوه‌خواری روی آورد، هرج و مرج و بی‌عدالتی و ناامیدی از قاضیان سراسر جامعه را فرامی‌گیرد.

امام محمد غزالی در روایتی، از زبان حذیفه - که از نخستین اسلام‌آوردندگان و از اصحاب رسول خدا (ص) بود. نقل می‌کند که: «من در هیچ والی ثنا نگویم، اگر نیک باشد و اگر بد. گفتند: چرا؟ گفت: از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - شنیدم که در روز قیامت، همه والیان را بیارند؛ ظالم را و عادل را و همه را بر صراط بدارند و حق تعالی بر صراط وحی فرستد تا ایشان را بیفشاند، فشانندی که هر که در حکم، جور کرده باشد یا در قضا، رشوت ستده باشد یا گوش فرا یک خصم، زیادت داشته باشد همه بیفتند در دوزخ و می‌شوند تا آنگاه که به قرارگاه برساند» (غزالی، ۱۳۵۱: ۳۵۳).

مولوی نیز در مثنوی معنوی خود، حکایتی را با همان هدف همیشگی پند و اندرز به صورت غیرمستقیم می‌آورد و آن حکایت فردی است که بر مسند قضاوت نشسته و بیم آن دارد که آیا می‌تواند از عهده قضاوت برآید یا خیر. نایب او دلداری‌اش می‌دهد و می‌گوید:

این نه وقت گریه و فریاد توست وقت شادی و مبارک‌باد توست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

ولی قاضی از اینکه بدون داشتن اطلاع از حقیقت، باید بین دونه‌فر که نسبت به واقعیت دانا هستند تصمیم بگیرد گله دارد و می‌گوید:

آن دو خصم از واقعه خود واقفند قاضی مسکین چه داند زان دو بند؟
جاهل است و غافل است از حالشان چون رود در خونشان و مالشان؟
(همان)

درنهایت، نایب قاضی بیان می‌کند که اگرچه آن دونه‌فر به واقعیت دانا هستند؛ ولی چون غرض دارند، به حقیقت نابینا هستند و برعکس تو به‌عنوان قاضی اگرچه به واقعیت نادان هستی؛ ولی چون غرض درمیان نیست به واقعیت دانا هستی.

مولوی چنین بیان می‌کند که قاضی تا وقتی که رشوه نگرفته است، چشم و دلش باز و قضاوتش ارزشمند است؛ اما اگر میل به رشوه‌گیری در دل او پدید آید، ضعیف، کوردل و اسیر شهوات می‌شود.

تا تو رشوت نستدی بیننده‌ای چون طمع کردی، ضریر و بنده‌ای
(همان)

در بیان مولوی، رشوه در روح و منش آدمی تأثیر ژرفی می‌گذارد و اگر قاضی یا هر انسانی اسیر این عمل تباه شود، دیگر نمی‌تواند سره را از ناسره تشخیص دهد.

چون دهد قاضی به دل، رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار؟
(همان: ۳۱)

این آفت چنان بزرگ است که اگر بر دامان قضات بنشیند، آنان را از مقام انسانیت ساقط و از منزل قداست نازل می‌سازد و بر این اساس، در تعالیم آسمانی اسلام، بشدت، از آن نهی شده و مال رشوه را حرام و در حکم کفر به خدا برشمرده است (ر. ک: غزالی، ۱۳۵۱: ۲۲۲).

برقراری عدل و برابری میان مردم جامعه، امری لازم است که تشکیل دستگاه قضاوت بدین هدف، پیش‌نیاز آن محسوب می‌شود؛ بنابراین، یک قاضی عادل هیچ‌گاه،

نباید ملاک صدور تصمیم و حکم خود را میزان دارایی مالی طرفین قرار دهد؛ بلکه باید همواره گرد انصاف بگردد. حضرت علی (ع) در نامه ۵۳ نهج البلاغه، در جهت حفظ حریم قاضی خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

و أَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ؛ آنچنان مقام قاضی را نزد خود بالا بر که احدی از نزدیکانت در نفوذ به او طمع ننماید. (نهج البلاغه، نامه ۵۳) چراکه اگر قاضی مادی‌گرا باشد، براحتی، قابل نفوذ و منعطف می‌شود. سعدی نیز معتقد است که قاضیان اگر به رشوه‌ستانی آلوده شوند، از مسیر قضاوت عادلانه، به انحراف کشیده شده و حقوق را پایمال می‌کنند و با لحن طنز، چنین می‌گوید:

همه‌کس را دندان به ترشی کند شود مگر قاضیان که به شیرینی.
قاضی چو به رشوت بخورد پنج خیار ثابت کند از بهر توده خربزه زار
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۹۰)

و در جای دیگر در بوستان چنین گفته است:
بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده
(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۳)

هرچند سعدی حکایتی را در مورد رشوه‌ستانی قاضیان نقل نکرده است؛ اما در گلستان با فن مطایبه مخصوص خودش رشوه‌ستانی قاضیان را به باد انتقاد گرفته است و در بوستان نیز حاکمان را به گفتن حقیقت و دوری از غرض‌ورزی و رشوه‌ستانی دعوت کرده است. چنانکه ملاحظه شد، مولوی به ردیلت و آفت رشوه‌ستانی نگرش عمیق‌تری در مقایسه با سعدی دارد. او معتقد است غرض‌ورزی و رشوه‌ستانی باعث کوری چشم حقیقت‌بین انسان می‌شود و این کوری او را به گمراهی می‌رساند.

۳-۲- پیروی از هوای نفس و فساد اخلاقی

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در کنار فساد مالی همواره گریبان‌گیر قدرتمندان و بخصوص، حاکمان و قاضیان بوده فقدان تقوی و پاک‌دامنی و در نتیجه، آلودگی و

انحراف اخلاقی بوده است. اگر قاضیان که بخش قابل توجهی از قدرتمندان را شامل می‌شوند نتوانند قوه شهوانی خود را کنترل و پارسایی پیشه کنند، اسیر بند هوای نفسانی گردیده و از مسیر اصلی خود دور می‌گردند و علاوه بر خود، دستگاه قضا را به انحراف می‌کشند.

همان‌گونه که گفته‌اند آلوده شدن شکم و دامن مقدمه آلودگی به گناهان دیگر است (مه‌دوی کنی، ۱۳۸۸: ۱۰۷) و بدین جهت در احادیث معصومین -علیهم‌السلام- نسبت به کنترل آن دو، تأکید فراوان شده است.

حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه، ارزش کنترل شهوت را این‌گونه بیان می‌کند: *فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِّنْزَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزَعُ إِلَيَّ مَعْصِيَةً فِي هَوَى؛* رحمت خدا بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب کند؛ زیرا کار مشکل، بازداشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان معصیت در هواپرستی است. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶)

در حکایتی از مثنوی معنوی مولوی، جوحی، مردی تنگ‌دست زن زیباروی خود را وادار به حيله‌ورزی و اغواگری می‌کند و از او می‌خواهد که با زیبایی که دارد، دامی بر سر راه افراد نهاده و با حيله و فریب، فقر خود و همسرش را برطرف سازد. زن صیدی بهتر از قاضی برای خود نمی‌بیند.

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| شد زن او نزد قاضی در گله | که مرا افغان ز شوی ده دله |
| قصه کوتاه کن که قاضی شد شکار | از مقال و از جمال آن نگار |
| گفت اندر محکمه است این غلغله | من نتانم فهم کردن این گله |
| گر به خلوت آیی ای سرو سهی | از ستم‌کاری شو شرح دهی |
| گفت خانه تو ز هر نیک و بدی | باشد از بهر گله، آمدش‌دی |

(مولوی، ۱۳۸۴: ۹۷۷)

قاضی که هدف اشاره ابروی زن را فهمیده بود، زن را به خانه خود دعوت کرد و زن در جهت عملی کردن نقشه خویش، چنان عشوهرگری و طنازی از خود نشان داد و

در گوش قاضی خواند که سرانجام او را رام کرد و قاضی پذیرفت که شب به خانه زن برود.

زن دو شمع و نقل مجلس راست کرد
گفت ما مستیم بی این آبخورد
اندر آن دم جوچی آمد در بزد
جست قاضی مهربی تا در خزد
غیر صندوقی ندیدد او خلوتی
رفت در صندوق از خوف آن فتی
(همان)

زن با نقشه قبلی قاضی را درون صندوق پنهان می‌کند و مرد جوچی که در بطن این نقشه است وارد منزل می‌شود و به زنش می‌گوید: من چیزی ندارم که فدای تو کنم جز همین صندوق که شک همه را برانگیخته است و همه خیال می‌کنند که من پول و طلا در آن گذاشته‌ام. من فردا این صندوق را می‌برم سر بازار می‌سوزانم تا همه بدانند که در این صندوق چیزی نیست.

صبح زود، جوچی حمالی آورد و صندوق را بر پشت او گذاشت. حمال در راه می‌رفت و قاضی از ترس آرام‌آرام او را صدا زد. حمال خوب دقت کرد و دید که صدا از درون صندوق می‌آید. قاضی به حمال گفت: ای مرد! من قاضی هستم. زود نایب مرا خبر کن تا بیاید و این صندوق را از این نادان بخرد. حمال صندوق را در سر بازار به زمین گذاشت و به شتاب رفت و نایب قاضی را خبر کرد.

نایب قاضی زود خود را به سر بازار رساند و صندوق را به قیمتی گزاف از جوچی خرید و به حمال دستور داد که صندوق را بردارد و با او برود. به این صورت جوچی به پول رسید و قاضی هم نجات پیدا کرد. سال دیگر باز جوچی فقیر و بی‌پول شد و دوباره نقشه جدیدی طرح‌ریزی کردند که این دفعه قاضی از حيله آنها مطلع و جوچی و زن را از درگاه خود بیرون کرد (ر.ک. همان)

قاضی با شهوت‌پرستی و پیروی از هوای نفس خود، تا مرز رسوایی و هلاکت پیش رفت؛ ولی در پایان داستان و با طمع‌ورزی دوباره، مرد جوچی و همسر او قصد می-

داشتند دوباره نقشه قبلی را اجرایی سازند قاضی از تجربه قبلی خود استفاده می‌کند و با سرکوب کردن هوای نفس خود و آگاهی از نقشه آن زن، رهایی می‌یابد.

بی‌تردید، قاضیان در جایگاه فصل خصومت با انسان‌های آسیب‌پذیر بسیاری مواجه هستند و اگر پرهیزکاری را سرلوحه کار خود قرار ندهند، دستگاه مقدس قضا دچار آسیب می‌گردد و در نتیجه، جامعه ناامن می‌شود.

انسان تا از زنجیر نفس رهایی نیابد نمی‌تواند به آزادی روح برسد و وقتی به آزادی روح نرسد، نمی‌تواند تصمیم صحیح اتخاذ کند. شرایط قضاوت در جامعه اسلامی به گونه‌ای وضع شده است که جان و ناموس و مال مردم به دست افراد ناشایست نیفتد و حقوق فرد و جامعه فدای غرض‌ورزی‌ها و هواهای نفسانی اشخاص شود. اگرچه در طول تاریخ قضاوت و از همان ابتدا، این تهدید قاضیان را درگیر خود می‌کرده است؛ اما در قرن هفتم و با حمله مغولان این موضوع شدت بیشتری به خود گرفته و قاضیان را بیشتر شکار کرده است.

در حکایت دیگری از گلستان سعدی قاضی همدان شیفته شاهد پسری می‌شود. اطرافیان از او می‌خواهند که ارزش و شأن جایگاه قضاوت را حفظ نماید و به تعبیر سعدی «پایگاه منبع» قضا را به «گناهی شنیع» ملوث نگرداند.

قاضی همدان را حکایت کنند که با نعل‌بند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش. روزگاری در طلبش متلهّف بود و پویان و مترصد و جویان و برحسب واقعه، گویان:

در چشم من آمد آن سهی سرو بلند
بربُود دلم ز دست و در پای افکند
این دیده شوخ می‌کشد دل به کمند
خواهی که به کس دل ندهی، دیده بیند

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

باوجود نصیحت‌های اطرافیان و عدم توجه قاضی، «فی‌الجمله شیخی خلوتی میسر شد و هم در آن شب شحنه را خبر. قاضی همه‌شب شراب در سر و شباب در بر از تنعم نخفتی...». حسودان این واقعه را به گوش پادشاه رساندند پادشاه در ابتدا، منکر

این قضیه شد. سحرگاه جهت کشف واقعیت نزد قاضی آمد و باچشم خود، قاضی را سرمست از شراب و در کنار شاهد پسر مشاهده کرد و مجازات قاضی را اراده کرد و گفت: «مصلحت آن بینم که ترا از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند و عبرت گیرند.» (همان: ۱۴۷) دست قاضی از هر حيله‌ای کوتاه شد. نه راه بازگشت به دنیای خود داشت و نه امیدی به بازیافتن مسند قضا. پس به پادشاه «گفت: ای خداوند جهان پروده نعمت این خاندانم و این گناه نه تنها من کرده‌ام. دیگر را بینداز تا من عبرت بگیرم. ملک را خنده گرفت و به عفو از سر جرم او درگذشت» (همان).

آنچه واضح و مبرهن است این است که اگر قاضی خود پیراسته از جرم و گناهی نباشد، هرگز نمی‌تواند مجرمان دیگر را به خاطر آن گناه مجازات نماید. قاضی در این حکایت نه مقام قضا را می‌بیند، نه مصلحت خود را و نه حکم شرع را؛ بلکه تا آنجا پیش می‌رود که نزد همه اطرافیان و پادشاه رسوا می‌گردد. نکته قابل تأمل این حکایت آنجا است که پادشاه پس از یافتن قاضی در آن رسوایی، پس از تعمیم دادن این گناه به دیگران، او را می‌بخشد! در صورتی که شفاعت خواهی بزرگان و درخواست عفو توسط قاضی قبل از این موضوع توسط پادشاه پذیرفته نمی‌شود.

۳-۳- پرهیز از غرض‌ورزی و یکسونگری در قضاوت

بررسی حقوق بشر در ادوار گوناگون تاریخ، نشان می‌دهد که انسان‌ها از هزاران سال پیش به فکر حقوق و تکالیف خویش بوده‌اند که گاه این حقوق و تکالیف در ارتباط با روابط آن‌ها با یکدیگر و گاه در ارتباط با حاکمان خود بوده است. یکی از معضلات بزرگ هر جامعه، استبداد و خودکامگی قدرتمندان آن جامعه بوده و ثمره‌ی این خودکامگی تبعیض و اختلاف بین افراد جامعه می‌تواند باشد.

قاضی باید در رسیدگی به شکایت‌ها، اصل عدالت را رعایت کند و درنهایت بی‌طرفی، به فصل خصومت پردازد و فقط قانون و وجدان را حاکم نماید. رفتار قاضی باید به شکلی باشد که هیچ‌گونه شائبه‌ای از هواداری او به یکی از طرفین حس نشود.

ادب قاضی حکم می‌کند که نه تنها در رفتار ظاهری باید از این امر بپرهیزد، بلکه از او خواسته شده است که در ذهن و خیال خویش نیز چنین تصویری را خطوط ندهد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۰۴).

از رسول خدا (ص) نقل شده است که: قاضی از توجه به یکی از متخصصان در مقام نگاه کردن و القای کلام به شهود و توجه ذهنی به یک طرف نزاع نهی شده است. (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۱۷/۳۵۰). همچنین، در مشخصات قاضی، گفته شده است که باید در سلام گفتن و نشستن و سخن گفتن و توجه به طرفین دعوی، رعایت مساوات را بنماید و به اظهارات طرفین یکسان گوش دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. و اگر داوری می‌کنی پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد (مائده/۴۲).

در حکایتی از مثنوی معنوی آمده است که قاضی‌ای در حال گریه بوده که نایش علت را از او می‌پرسد و قاضی با ناراحتی، جواب می‌دهد که باید مردد و دودل بین دو نفر که از ماجرا آگاه هستند باید داوری کند. نایب پاسخ می‌دهد درست است که طرفین از ماجرا آگاهی دارند ولی دچار غرض‌ورزی هستند؛ ولی تو شمع فروزان این مردم هستی و چون غرض‌ورزی نداری مایه روشنی دیدگان باطنی تو می‌گردد و برعکس طرفین با غرض‌ورزی، دانایی و علم خود را از بین برده‌اند. تا وقتی که تو به عنوان قاضی رشوه نگرفته و اسیر غرض‌ورزی نشده‌ای چشم دلت باز است و می‌توانی عادلانه قضاوت نمایی:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| قاضی‌ای بنشانند و می‌گریست | گفت نایب: قاضیا گریه زچيست |
| این نه وقت گریه و فریاد توست | وقت شادی و مبارک‌باد توست |
| گفت: آه چون حکم راند بیدلی | در میان آن دو عالم جاهلی |
| آن دو خصم از واقعه خود واقف‌اند | قاضی مسکین چه داند زان دو بند |
| جاهل است و غافل است از حالشان | چون رود در خونشان و مالشان |

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

مولوی قضات را «أبناء الدلیل» یعنی فرزندان دلیل می‌داند که شاهدان، در حکم دیدگان آنها هستند که باعث هویدا شدن حقیقت می‌شوند. قاضیان همچنین بیش از هر شخص دیگری، نیاز به ادله دارند و نباید بدون شاهد و مدرک و بینه، ادعایی را بپذیرند.

حق به من گفته است هان ای دادور مشنو از خصمی، تو بی خصم دگر
تا نیاید هر دو خصم اندر حضور حق نیاید پیش حاکم در ظهور
خصم تنها گر بر آرد صد نغیر هان و هان بی خصم قول او مگیر
(همان: ۴۹۰)

سقراط نیز بر این باور بود که «یک قاضی باید چهار کار را انجام دهد: ۱) با وقار، گوش کند؛ ۲) عاقلانه، پاسخ دهد؛ ۳) با طمأنینه، رسیدگی کند؛ ۴) بی طرفانه تصمیم بگیرد» (ناصری دولت‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۶۶).

همچنین، در فصل سوم قانون اساسی ایران که به موضوع «حقوق ملت» اختصاص دارد، اولین اصل - یعنی اصل نوزدهم قانون اساسی - چنین بیان می‌کند: مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

سعدی نیز گلستان خویش قاضی را مصلحت‌جوی طراران می‌داند و می‌گوید:
شاه از بهر دفع ستمکاران است و شحنه برای خوانخواران و قاضی مصلحت‌جوی
طراران. هرگز دو خصم به حق راضی پیش قاضی نروند. (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۹)
همچنین، در حکایتی دیگر، در باب اول گلستان، که یکی از پادشاهان به بیماری عجیبی مبتلا می‌شود و طبیبان زبردست یونان درمان آن بیماری را زهره انسانی با صفات خاص تجویز می‌کنند و بر آن صورت و صفات دهقان‌زاده‌ای را می‌یابند، قاضی اینگونه حکم می‌کند که:

«خون یکی از رعیت ریختن سلامت پادشه را، روا باشد» (همان: ۷۵).

دهقان‌زاده که این اوضاع را مشاهده می‌کند خنده تلخی می‌زند و می‌گوید:

«ناز فرزندان بر پدران و مادران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشه خواهند. اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون در سپردند و قاضی به کشتن فتوی داد و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند، به جز خدای عزوجل پناهی نمی‌بینم» (همانجا).

در این حکایت نیز قاضی در مقام قضاوت بین پادشاه و دهقان‌پسر، طی فتوا و حکمی که هیچ سازگاری با منابع حقوق اسلامی و قانونی و حتی اخلاقی ندارد، ریختن خون دهقان‌زاده را روا می‌شمرد!

پایان حکایت، این شخص پادشاه است که از سر خون او درمی‌گذرد و شفا پیدا می‌کند. بنابراین، یکی از انحرافات شاخص قاضیان در قرن هفتم جانب‌داری و غرض‌ورزی آنان بوده است که این موضوع در بیان سعدی و مولوی آشکار است. اما مولوی چنانکه دیدیم بیان می‌کند که این غرض‌ورزی باعث تیرگی بصیرت و دیدگان باطنی قاضیان می‌شود و آن‌ها را از مسیر اصلی دور می‌کند. از سوی دیگر، سعدی تنها با هنر مخصوص خود، به ذکر حکایت بسنده می‌کند و با طنز آمیخته با درد، مخاطب را به تأمل می‌دارد.

۳-۴- فراست و باریک‌اندیشی در قضاوت

هوش و ذکاوت داور در امر قضاوت از اهمیت بالایی برخوردار است. در بسیاری از موارد، اسناد و مدارک موجود و یا ظاهر قضیه، قاضی را به اشتباه می‌اندازد و اگر قاضی نتواند از هوش خود نهایت استفاده را ببرد، چه بسا زمینه تضییع حقوق دیگران را فراهم آورده است. بنابراین قاضی باید از فهم صحیح و قلب سلیم برخوردار باشد. قاضی نمی‌تواند سفیه باشد؛ بلکه باید دارای فهم و درک صحیح باشد. قضا با سفاهت و پیروی از هوا هیچ‌گونه سنخیتی ندارد و در برخی از تعابیر، آمده است که «در قاضی کمال عقل معتبر است. اندیشه‌ای که نماد بینش و بصیرت باشد و در این

صورت است که هم می‌تواند خوب بفهمد و هم خوب را از بد بفهمد» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۵۶).

خداوند در سوره مائده، فرموده است: فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ؛ پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده پیروی مکن (مائده (۵)، ۴۸).

اهمیت تدبیر و اندیشه‌گرایی در نظر سعدی به گونه‌ای است که باب اول بوستان خویش را به این موضوع اختصاص داده و به تحلیل کارکرد آن همگام با عدالت پرداخته است. او تأکید، دو موضوع، یعنی عدالت و تدبیر، را از زبان خسرو به شیرویه چنین نقل می‌کند:

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت
بر آن باش تا هرچه نیت کنی
الا تا نیچی سر از عدل و رای
در آن دم که چشمش زدیدن بخت
نظر در صلاح رعیت کنی
که مردم ز دست نیچند پای
(سعدی، ۱۳۸۴: ۴۳)

و در ادامه، در اهمیت حسن تدبیر و اندیشه قاضی بیان می‌کند که اگر قاضی تصمیم خویش را با حسن تدبیر اخذ کند، بزرگان و فضلا نخواهد شد:

چو قاضی به فکرت، نویسد سجل
نگردد ز دستاربندان خجل
(همان)

در حکایتی در بوستان سعدی، نیک مردی چنان که باید اکرام حجاج بن یوسف را نمی‌کند و مورد سرزنش و عصبانیت بدون اندیشه حجاج قرار می‌گیرد.

حکایت کنند از یکی نیک‌مرد
که اکرام حجاج یوسف نکرد
به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز
که نطعش بینداز و خونش بریز
(همان: ۶۳)

سعدی این بی‌تدبیری را اینگونه نقد می‌کند و می‌گوید:

چو حجت نماند جفا جوی را به پرخاش در هم کشد روی را
(همان)

و در پایان نیز بیان می‌کند که عقوبت بی‌تدبیری تا قیامت دامن او را خواهد گرفت. مولوی حکایتی را در مورد تدبیر قاضیان و یا حاکمان بیان نکرده است؛ اما اگرچه وی به صورت مستقیم به اهمیت اندیشه و تدبیر در کار قاضیان اشاره نکرده، ولی در مثنوی از عقل بسیار سخن رانده و تمثیل‌های بسیاری را به کار برده است؛ برای مثال، در دفتر اول، داستان فریب شیر مغرور و خودپسند از خرگوش اندیشمند را بیان کرده است و یا در دفتر دوم، ضمن داستان پادشاه و دو غلامش به اهمیت و ارزش اندیشه و تدبیر پرداخته و می‌گوید:

از یک اندیشه که آید در درون صد جهان گردد به یک دم سرنگون
(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۱۲)

سخنان و تمثیل‌های دیگری نیز در مثنوی مولوی در باب اهمیت عقل و تدبیر و کیاست به میان آمده که چون از موضوع اصلی این پژوهش به دور است از بیان آنها خودداری می‌شود.

۳-۵- رعایت اصل شرع و قانون در قضاوت

قانون حد و حریم داوری را برای حاکم یا قاضی مشخص نموده که تجاوز از آن موجب هرج و مرج در جامعه می‌شود. در حکایتی از گلستان سعدی آمده است که: درویشی را ضرورتی پیش آمد؛ گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش به در کنند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بجل کردم. گفتا: به شفاعت تو حد شرع فرونگذارم.

گفت آنچه فرمودی راست گفتم؛ ولیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد قطعش

لازم نیاید

و الفقیر لا یملک

هر چه درویشان راست وقف محتاجان است. حاکم دست ازو بداشت و ملامت کردن گرفت که جهان بر تو تنگ آمده بود که دزدی نکردی الا از خانه چنین یاری. گفت: ای خداوند نشنیده‌ای که گویند:

خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب

چون به سختی دریمانی تن به عجز اندر مده دشمنان را پوست بر کن دوستان را پوستین (سعدی، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۱)

حاکم در این حکایت، در مقام قضاوت ظاهر شده است و پس از احراز دزدی و اراده اجرای حکم شرعی با بخشش صاحب مال و استدلال او از اجرای حد شرعی صرف نظر می‌نماید. نکتهٔ جالب توجه در این حکایت استدلال فقهی و قانونی درویش است که قصد رهایی سارق را دارد و هنگامی که می‌بیند بخشش و شفاعت او نزد حاکم ثمری ندارد به این قاعده فقهی و قانونی استدلال می‌نماید:

بند "ح" ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی یکی از شرایط سرقت مستوجب اجرای حد را وقف عام نبودن آن بر شمرده است و بر اساس این بند اگر مالی وقف و یا وقف بر جهات عامه باشد بر سارق حد جاری نمی‌گردد. (قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ۴۹). حاکم در ابتدا درصدد اجرای حکم برمی‌آید و پس از بیان نکته توسط صاحب‌مال به استناد قاعده یادشده از مجازات او صرف نظر می‌نماید و به ملامت کردن بسنده می‌کند.

مولوی نیز در مثنوی به رعایت قانون و احکام فقهی اشاره کرده است. به طور مثال، در خصوص مسأله مدعی و مدعی علیه یا خواهان و خوانده و رعایت اصل خصوص بودن برخی حقوق طرفین خصومت توسط قاضی در لابلای حکایتی در می‌گوید:

خصم منکر تا نشد مصداق خواه کی کند قاضی تقاضای گواه (مولوی، ۱۳۸۴: ۹۷۳)

و یا در حکایتی دیگر که پشه‌ای برای دادخواهی نزد حضرت سلیمان (ع) رفته و از باد دادخواهی می‌کند، حضرت سلیمان از او می‌خواهد که باد را به عنوان مدعی علیه نزد قاضی حاضر کند و می‌گوید:

تا نیاید هردو خصم اندر حضور
حق نیاید پیش حاکم در حضور
خصم، تنها گر برآرد صد نفیر
هان و هان بی‌خصم قول او مگیر
(همان: ۴۹۰)

سپس، باد را اینگونه احضار می‌کند:

هین مقابل شو تو با خصم و بگو
پاسخ خصم و بکن دفع عدو
(همان)

بنابراین، مولوی حضور مدعی علیه را در برابر مدعی جهت دفاع از خود ضروری دانسته است. ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز به این موضوع اشاره دارد که حکم دادگاه حضوری است، مگر اینکه خواننده یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی در هیچ‌یک از جلسات حاضر نشده و به طور کتبی نیز دفاع ننموده باشد و یا ابلاغ واقعی نشده باشد.

در جای دیگر، در دفتر ششم مثنوی مولوی حکایتی از سلطان محمود غزنوی نقل می‌کند که در آن، سلطان محمود شبی به طور ناشناس از کاخش بیرون آمده تا در شهر بگردد و ببیند اوضاع و احوال مملکت از چه قرار است. سپس با گروهی از دزدان برخورد می‌کند و به آنها می‌گوید من هم مثل شما دزد هستم و با آنها جهت دزدی از کاخ خودش همراه می‌شود و در آخر نیز پس از دزدی همگی آنها را می‌بخشد و سرمایه‌ای به هر کدام از آنها می‌دهد. او در مابین این حکایت به اهمیت شهادت و شهود برای قاضیان اشاره کرده و شهود را برای قاضی به مثابه دو چشم روشن برشمرده است:

گر هزاران مدعی سر بر زند
گوش قاضی جانب شاهد کند
قاضیان را در حکومت این فن است
شاهد ایشان را دو چشم روشن است

گفت شاهد زان به جای دیده است کو به دیده بی غرض سر دیده است
(همان: ۹۱۸)

در قانون فعلی ایران و بر اساس ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی نیز شهادت شهود یکی از دلایل اثبات دعوا محسوب می شود که قاضی می تواند بر اساس آن حکم صادر نماید. همچنین قرآن کریم در بخشی از آیه ۲۸۲ سوره مبارکه بقره می فرماید:

«اسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا؛ دو تن از مردان خود (از مسلمانان عادل) گواه آرید، و اگر دو مرد نیابید یک مرد و دو زن، از هر که (به عدالت) قبول دارید گواه گیرید تا اگر یک نفر از آن دو زن فراموش کند دیگری به خاطرش آورد، و هرگاه شهود را (به محکمه) بخوانند امتناع از رفتن نکنند».

۳-۶- قضاوت نکردن از روی ظاهر افراد

ظاهر بینی و سطحی نگری صفتی ناپسند برای همه افراد جامعه است و برای کسی که در منصب مقدس قضا، منصوب است بسیار خطرناک تر است. قضاوت از روی ظاهر انسانها در بیشتر مواقع منجر به تضییع و پایمال کردن حقوق افراد می گردد و به معرفتی درست و یقینی استوار دست پیدا نمی کنند. امام صادق (ع) می فرمایند: «خوشا به حال کسی که بینش یا بینایی اش در دلش باشد نه در چشمش». (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۹، ه. ق.: ۷۸ / ۲۸۴).

قضاوت کردن دیگران از جمله مسائل اجتماعی است که بخش زیادی از مردم جامعه درگیر آن هستند و معمولاً با کوچک ترین نکته ای، دیگران را مورد قضاوت قرار می دهند که این کار طبیعتاً، تبعاتی را نیز به دنبال دارد. معمولاً، وقتی صحبت از قضاوت کردن دیگران پیش می آید، بار منفی آن مدنظر است و منظور قضاوتی است که علیه شخص ایجاد می شود. در بسیاری از مواقع، این قضاوتها نادرست از کار

درمی‌آید و نتیجه‌ای جز پیش‌داوری، تهمت و نهفته ماندن عدالت ندارد. سعدی شیرین‌سخن در حکایتی نغز به این نکته اشاره می‌کند:

فقیه‌ی کهن جامه‌ای تنگدست در ایوان قاضی به صف برنشست
نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرف گرفت آستینش که خیز
ندانی که برتر مقام تو نیست فروتر نشین، یا برو، یا بایست
(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۸)

مرد درویش صفت از جایش بلند شد و در جایی فرودست‌تر نشست. فقیهان شروع به بحث‌وجدل و با هم بگومگو کردند و در گرهی سردرگم شدند. آنگاه مرد درویش-صفت اجازه سخن گفتن خواست و وارد بحث شد. از کوی ظاهر، به کوی معنی سر برآورد و سخن ادعا شده را باطل نمود و سپس از هر گوشه‌ای به او آفرین گفتند.

سمند سخن تا به جایی براند که قاضی چو خر در وحل بازماند
برون آمد از طاق و دستار خویش به اکرام و لطفش فرستاد پیش
(همان: ۱۱۹)

قاضی گفت: افسوس که قدر و منزلت تو را ندانستیم و معرف برای دلداری دادن به کنارش آمد تا دستار قاضی را بر سرش بگذارد. فقیه با اشاره دست و با زبان، او را از این کار بازداشت و گفت: دور شو و بر سر من قفل و زنجیر غرور را قرار نده. عقل و مغز باید در سر مرد باشد. برای من شایسته نیست که مثل تو دستار خوب داشته باشم.

چنان ماند قاضی به جورش اسیر که گفت: إِنَّ هَذَا لَيَوْمٍ عَسِيرٍ
به دندان‌گزید از تعجب، یدین بماندش در او دیده چون فَرَقْدین
(همان: ۱۲۰)

در این حکایت، هرچند از ابتدا تا انتها قاضی حضور دارد و حتی بر اساس ظاهر، قضاوت اشتباهی را در مورد مرد فقیه انجام می‌دهد ولی شخصیت اصلی این حکایت همان درویش دانشمند است.

مولوی نیز داستانی را نقل می‌کند که پیامبر(ص) جوانی هدیلی را به‌عنوان امیر لشکری انتخاب می‌کند. یکی از لشکریان بر رسول خدا خرده می‌گیرد و لب به اعتراض می‌گشاید که امیر لشکر باید از پیران و جنگ‌آزمودگان باشد نه این جوان. پیامبر نیز به او پاسخ می‌دهد که:

گفت پیغامبر که ای ظاهرنگر تو مبین او را جوان و بی‌هنر
ای بسا ریش سیاه و مرد پیر ای بسا ریش سپید و دل چو قیر
(مولوی، ۱۳۸۴: ۵۷۸)

او ظاهرینی قاضیان را در خلال داستانی بلند، اینگونه نقد کرده و گفته است:
پیش ظاهرین چه قلب و چه سره او چه داند چیست اندر قوصره
ای بسا مس زر اندوده به زر تا فروشد آن به عقل مختصر
قاضیانی که به ظاهر می‌تنند حکم بر اشکال ظاهر می‌کنند
(همان)

او معتقد است اگر قاضی، ظاهرین باشد دیدگان باطنی او نابینا شده و نمی‌تواند بر اساس حقیقت، حکم سزاواری صادر کند؛ چراکه ظاهر انسان‌ها در بسیاری موارد فریبنده است و با روح و حقیقت آنها هماهنگی و سازگاری ندارد. ظاهرینی، انسان را به اشتباه می‌دارد و او نمی‌تواند سره را از ناسره تشخیص دهد.

هرچند شخصیت اصلی این حکایت قاضی نیست؛ ولی مضمون و پیام اصلی داستان مربوط به ناهماهنگی ظاهر و باطن افراد است و همانطور که بیان شد، مولوی در لابلای حکایت به روشنی به ظاهرنگری قاضیان و آثار منفی آن اشاره کرده است.

۳-۷- پرهیز از قضاوت ناروا

منصب قضاوت از منصب‌های بزرگ و ارزشمندی است که از طرف خداوند به پیامبر (ص) و از طرف او برای ائمه معصومین (ع) تعیین شده است. گاهی قضاوت نادرست درباره شخصی ممکن است به قیمت تباهی و از بین رفتن زندگی او تمام شود و براین اساس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در برخی مواضع مرز بین حق و باطل بسیار کوتاه می‌شود و انسان را در شناخت آن دچار اشتباه می‌کند. حضرت علی علیه‌السلام در خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه می‌فرماید: *أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ*؛ بدانید که بین حق و باطل، بیش از چهار انگشت، فاصله نیست (نهج‌البلاغه، ۱۸۴).

در حکایتی، از فردی بی‌گناه با زیرکی بسیار، پادشاه را از حکم ناروایش آگاه می‌سازد و این هشدار را می‌دهد عمری بر گردن قاضی می‌ماند و سبب عقوبتی گران می‌شود:

پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد. گفت: ای ملک، به‌موجب خشمی که تو را بر من است آزار خود مجوی که این عقوبت بر من به یک‌نفس، به سر آید و بزه آن بر تو جاوید بماند.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت
(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۰)

قاضی باید در جهت تضمین آزادی‌های مشروع شهروندان و رهایی آنان از عذاب، حساس باشد و در این راه، کوشش کند. در عصر سعدی، حاکمان و قاضیان رخنه‌های عمیق و فاسدی را به‌واسطه احکام نابجا و ظالمانه خود در بین مردم ایجاد کردند؛ به‌گونه‌ای که خون ریختن رعیت را برای سلامت نفس پادشاه روا می‌داشتند.

حتی زندان‌ها در وضع مناسبی نبوده و چه‌بسا به خاطر یک تهمت دو درویش خراسانی را بی‌گناه به خانه‌ای درمی‌آوردند و در آن را گل می‌گرفتند تا جایی که یکی هلاک می‌شود و دیگری در این ستم جان سالم به درمی‌برد.

مولوی نیز به اهمیت قضاوت عادلانه و منصفانه قاضیان اشاره کرده است. در حکایتی فردی بیمار به طبیب مراجعه می‌کند و طبیب برای او تجویز می‌کند که هر کاری را که دلش خواست انجام دهد. روزی در کنار جوی هوس سیلی زدن بر گردن فرد صوفی کرده و این کار را انجام می‌دهد. صوفی عصبانی شده و او را نزد قاضی

می‌برد. در این هنگام است که مولوی از زبان صوفی، قاضی را ترازوی حق نامیده که از مکر و فریب شیطان به دور است و با انصاف اقدام به صدور حکم می‌کند:

چون نمی‌توانست کف بر خصم زد عزمش آن شد کش سوی قاضی برد
که ترازوی حق است و کیله‌اش مخلص است از مکر دیو و حیل‌ه‌اش
هست او مقرض احقاد و جدال قاطع جن دو خصم و قیل و قال
(مولوی، ۱۳۸۴: ۸۶۹)

او در ادامه، قاضی را قطره‌ای از دریای عدل الهی برشمرده است:

هست قاضی رحمت و دفع ستیز قطره‌ای از بحر عدل رستخیز
(همان)

و در نهایت، در جای دیگری از همین حکایت، مولوی قاضی را سایه عدل خداوند نامیده که به احقاق حقوق مستحقان رسیدگی می‌کند و خشم، غضب و یا نفع فردی خود را در احکام خود وارد نمی‌کند.

نایب حق است و سایه عدل حق آینه هر مستحق و مستحق
کو ادب از بهر مظلومی کند نه برای عرض و خشم و دخل خود
(همان)

بنابراین، مولوی، رعایت عدل و انصاف در حکم قاضیان را تا حدی پراهمیت می‌داند که آن را دوش به دوش عدل الهی بیان می‌کند و معتقد است قاضی باید در عدالت سرآمد روزگار باشد.

نتیجه‌گیری

از آنجاکه بشر موجودی اجتماعی است؛ ولی نوع فکر و عمل همه افراد بشر یکسان نیست، بناچار، دچار اختلافات و درگیری‌هایی می‌شود که در این شرایط، وجود داوری و محاکمه شایسته و عادلانه ضرورت دارد. از این جهت منصب قضاوت در طول تاریخ و به خصوص در جامعه اسلامی و ایرانی، از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده

است. به دلیل این اهمیت، ادب فاخر فارسی بخش زیادی از آموزه‌ها و تعلیم‌های خود را در قالب بیان داستان و حکایت، صرف بیان زشتی و زیبایی‌های آداب و اخلاق قاضیان کرده است.

شاعران و نویسندگان ادب فارسی قرن هفتم، سعدی و مولوی با شجاعت تمام در میدان تاخت و تاز شاهان و سلاطین بیدادگر به ارشاد و هدایت در قالب‌های مختلف از جمله حکایت‌پردازی پرداخته و پیام الگوگیری و اصلاح برای حاکمان و قاضیان و پیام استقامت و امیدواری برای مردم به ارمغان می‌آوردند.

از آنجا که متصدیان منصب قضا با توجه به نوع وظایف و مسوولیتشان بر جنبه‌های زندگی افراد جامعه تأثیرگذار هستند، باید آراسته به صفات والای اخلاقی و فنی همچون عدل و انصاف، علم و دانش، زهد و تقوی، فراست و تیزهوشی، امانت‌داری، رعایت شرع و قانون‌مداری در تصمیم‌گیری‌ها باشند. متّصف بودن داوران به این صفات، باعث می‌شود جامعه به سمت آرامش سوق داده شود و مردم بتوانند با امنیت جسمی و روحی بیشتری به امور مهم زندگی خود بپردازند.

قاضی بدون صفت عدالت و بدون داشتن زهد و تقوی نمی‌تواند اصول قانونی و شرعی را در داوری‌های خود لحاظ کند و در بسیاری از موارد به همین علل دچار لغزش‌های متعدد می‌گردد. همچنین فراست و تیزهوشی قاضیان باعث می‌شود که فریب هیچ‌یک از اصحاب دعوی را نخورند و در بسیاری از مواضع که دعوی دچار ابهام و یا پیچیدگی می‌شود بتوانند به‌سادگی آن را روشن و احقاق حق نمایند.

اما همیشه قاضیان به این اوصاف متحلّی نبوده و گاهی آلوده به رذیلت‌های اخلاقی چون خیانت‌درامانت، هوی و شهوت‌پرستی، مادی‌نگری و رشوه‌ستانی، غرض‌ورزی و یک‌سویه‌نگری، ظاهرینی و قضاوت بر اساس جایگاه طرفین دعوی می‌شده و به این ترتیب جامعه دچار حس یأس و بدبینی و ناامیدی گردیده که شاعران و نویسندگان آن‌ها را موردانتقاد قرار داده‌اند و همگی این موارد با بررسی حکایت‌های بیان‌شده در متون مهم ادب فارسی دریافت می‌شود.

در بین این رذیلت‌ها، رشوه ستانی و فساد اخلاقی بیشترین بسامد در حکایت‌ها را دارد؛ اما ظاهرینی نیز از ویژگی‌های منفی روش قاضیان بوده است که سبب دور ماندن آن‌ها از مسیر بنیادین خود بوده و باعث می‌شده حق را به دارنده اصلی آن ندهند. هر دو شاعر موضوع پژوهش، در قالب حکایت‌هایی به آداب و ویژگی‌های زشت و زیبای قاضیان در قرن هفتم اشاره‌های متعددی کرده‌اند؛ اما سعدی بیشتر به وضع موجود و واقعیت وضعیت قضاوت و احکام صادره پرداخته است و در مقابل مولوی، بیشتر به اخلاق آرمانی و فردی قضاوت پرداخته است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

۱. قرآن کریم، خط عثمان طه، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
۲. امام علی(ع). (۱۳۹۶). نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ شانزدهم، قم: محمد امین.
۳. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). ادب قضا در اسلام، چاپ دوم، قم: اسراء.
۴. خوفاقی، مجدالدین. (۱۳۴۵). روضه خلد، تصحیح محمود فرخ، تهران: کتاب زوآر.
۵. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۵). لغت‌نامه دهخدا، لغت‌نامه. تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
۶. دیلمی، احمد و مسعود، آذربایجانی. (۱۳۸۳). اخلاق اسلامی، چاپ سی‌ام، قم: دفتر نشر معارف.
۷. سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۴). بوستان سعدی(سعدی نامه)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ هشتم تهران: خوارزمی.

۸. ----- (۱۳۸۷). گلستان سعدی، تصحیح و توضیح
غلامحسین یوسفی، چاپ هشتم، تهران: خوارزمی.
۹. غزالی طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۵۱). نصیحه الملوك، تصحیح جلال‌الدین
همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
۱۰. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تهران: انتشارات روزنامه رسمی.
۱۱. غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۳۳). مکاتیب فارسی، به اهتمام عباس اقبال،
تهران: چاپخانه مجلس.
۱۲. متقی، علی بن حسام‌الدین. (۱۴۰۱ ه ق). كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال،
الطبعة الخامسة، لبنان: مؤسسة الرسالة.
۱۳. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۹ ق). بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، بیروت: مؤسسه الوفا.
۱۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۴). مثنوی معنوی، تصحیح قوام
الدین خرماهی، تهران: دوستان.
۱۵. مهدوی کنی، محمدرضا. (۱۳۸۸). نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، چاپ
بیست و چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۶. نوری طبرسی، میرزا حسین. (۱۴۰۸ ه ق). مُسْتَدْرَكُ الْمَسْأَلِ وَ مُسْتَبْتَبُ
المَسْأَلِ، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- ب) مقالات:**
۱. ناصری دولت‌آبادی، مهدی و مصطفی، صبوری. (۱۳۹۶)، «ویژگی‌های یک
قاضی خوب»، اصول اخلاق قضایی و رفتار حرفه‌ای، فصلنامه قضاوت، شماره ۹۱،
صص ۱۹۰-۱۶۳.